

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اشکالات آقای خویی بر دلیل مرحوم نائینی

مرحوم آقای خویی (قدس سره) در کتاب «محاضرات»، جلد پنجم، صفحه 68 سه اشکال بر استادشان وارد کرده اند؛ اشکال اول این است که بیان مرحوم نائینی به قضیه شرطیه اختصاص ندارد و شامل قیود دیگر مانند قضایای وصفیه هم می شود. این بیان اگر برای اثبات مفهوم در جمله شرطیه تمام باشد، مفهوم را در هر جمله ای که در آن جمله قیدی وجود دارد مانند جمله وصفیه، اثبات می کند؛ و طبق این بیان باید قائل شوید که وصف دارای مفهوم است.

در توضیح اشکال فرموده اند: اساس استدلال مرحوم نائینی این است که حکم موجود در جزا یا مطلق است و یا مقید؛ همین بیان را در جمله وصفیه جاری می کنیم؛ آنجا که مولا می گوید: «أکرم العالم العادل»، وجوب اکرام عالم نسبت به این عادل، یا مطلق است و یا مقید؛ ظاهر کلام این است که نسبت به عادل مقید است. خود همین قید، یا باید ضمیمه دیگری داشته باشد، یا بدیل دیگری و یا این که قید ندارد، حیث این که متکلم در مقام بیان است و فقط قید عادل را آورده و مثلاً نگفته عادل هاشمی، نگفته: «أکرم العالم العادل أو الهاشمي» همان بیانی که شما برای اثبات مفهوم شرط دارید، در اینجا نیز می آید. لذا، باید بگویید جمله وصفیه هم مفهوم دارد؛ در حالی که خودتان مفهوم جمله وصفیه را قائل نیستید.

نقد اشکال آقای خویی

این اشکال مرحوم آقای خویی به نظر می رسد که وارد نیست. مرحوم نائینی در مقدمه اثبات نظرشان فرموده اند که مواردی مثل لقب و وصف، در حکم قید محقق موضوع می باشند؛ به عبارت دیگر، قضایای شرطیه دو نوع است. یک نوع قضیه ای است که شرط محقق موضوع است؛ مانند مواردی که عنوان لقب دارد مثلاً می گوییم: «أکرم زیداً» که هیچ کس از آن مفهوم استفاده نمی کند؛ نمی گوید مفهومی این است که «لا تکرّم عمرواً». چرا چنین مفهومی ندارد؟

برای این که خود زید اصلاً موضوع برای وجوب اکرام است؛ خود زید محقق موضوع برای وجوب اکرام است؛ به عبارت دیگر، لازم نیست محقق موضوع حتماً به لسان شرط باشد. در باب لقب و وصف این چنین است؛ یعنی این قیدی که وجود دارد، در حکم محقق موضوع است؛ در جمله ای که دارای وصف است و جمله لقبیه، بین مفهوم وصف و مفهوم لقب هیچ فرقی وجود ندارد؛ الا این که در باب مفهوم وصف، صفت اتکاء بر موصوف دارد. بنابراین، اینها را خود مرحوم نائینی قبلاً بیان کرده اند که در حکم قید محقق موضوع است و مفهوم ندارد.

اشکال دوّم آقای خویی

اشکال دوّم مرحوم آقای خویی این است که ما قبول داریم مقتضای مقدمات حکمت این است که در اینجا یک اطلاقی جاری شود؛ امّا این اطلاق نتیجه اش تعین است نه این که انحصار باشد. در باب مفهوم، مفهوم در صورتی وجود دارد که انحصار در کلام باشد و ما انحصار را در کلام بفهمیم؛ ایشان می فرمایند: مقدمات حکمت می گوید شرط تعین دارد و تعدّی در کار نیست؛ امّا ما از این اطلاق، نمی توانیم انحصار را استفاده کنیم.

در توضیح می فرمایند: مقتضای قضیه شرطیه این است که شرط در حکم موجود در جزا تعین دارد؛ حکم موجود در جزا، طبیعی من حیث طبیعی نیست؛ مقید به این قید است و این قید در جزا تأثیر دارد؛ امّا این که ما انحصار را بفهمیم که معنای انحصار این است که اگر این منتفی شد حکم هم منتفی شود، این را نمی توانیم بفهمیم.

اشکال سوّم آقای خویی

مرحوم آقای خویی در اشکال سوّم فرموده اند: آن مقدار که متکلم در مقام بیان است، همین اندازه است که شرط در جزا تأثیر دارد؛ اما این که بگوییم متکلم در مقام بیان انحصار است، این دیگر برای ما اثبات نیست.

نقد اشکال دوّم و سوّم آقای خویی

اشکال دوّم و سوّم ایشان با آن توضیحی که برای کلام مرحوم نائینی دادیم، روشن می شود که دیگر این اشکالات وارد نیست. مرحوم نائینی می فرمایند: اطلاق هم نفي ضمیمه و هم نفي بدیل را اقتضا دارد. در توضیح مدّعی مرحوم نائینی گفتیم ایشان می فرماید: وقتی ما می گوییم متکلم در مقام بیان است و اطلاق در کلامش وجود دارد، این اطلاق دو نتیجه دارد؛

اول: نفي ضمیمه؛ دوّم، نفي بدیل. دیروز هم گفتیم: اشکال مرحوم اصفهانی این بود که نفي ضمیمه را دلالت دارد امّا نفي بدیل را دلالت ندارد؛ امّا ادّعی نائینی این است که هم نفي ضمیمه می کند و هم نفي بدیل. اگر اطلاقی نفي ضمیمه و نفي بدیل را اثبات کند نتیجه اش انحصار است؛ و نمی توانیم بگوییم اینجا اطلاق فقط تعین را دلالت دارد ولی انحصار را دلالت ندارد. این بیانی که ایشان برای اطلاق کردند و ملازم است با انحصار.

این که در اشکال سوّم فرمودند: متکلم از این جهت در مقام بیان نیست، مطلبی بود که مرحوم نائینی جواب دادند و فرمودند: ما یک اصل عقلایی که در محاورات بین العقلا جریان دارد، داریم و آن این است که در هر جهتی که ما شک کنیم متکلم در مقام بیان است یا نه، «اصالة کونه في مقام البيان» اصل این است که متکلم در مقام بیان است؛ لذا، اگر کلام مرحوم نائینی خوب روشن شود، هیچ کدام از این اشکالات ثلاثه ای که در کلمات مرحوم آقای خویی آمده، روشن است که بر ایشان وارد نیست.

کلام مرحوم آقای بروجردی در اثبات مفهوم شرط

در کلمات بزرگان مجموعاً سه راه دیگر برای اثبات مفهوم شرط داریم. یک راه، راهی است که مرحوم محقق بروجردی (قدس سرّه) دارند. مرحوم آقای بروجردی فرموده اند: ظاهر قضیه شرطیه این است که شرط به عنوان خودش در جزا دخیل و علیت

برای جزا دارد؛ اگر چیز دیگری بخواهد ضمیمه شود یا بدیل واقع شود، باید جزا معلول این عنوان خاص در شرط نباشد.

می‌گوییم: «إن جاءك زيد فأكرمه»، شرط «مجيء» است؛ ظاهر قضیه شرطیه این است که «مجيء» به عنوان خودش – یعنی به عنوان المجيء – علیّت برای جزا دارد، اگر بخواهد مفهوم نداشته باشد، باید ضمیمه ای باشد یا ممکن است بدیلی باشد؛ اگر بخواهد مفهومی در کار نباشد، باید جزا معلول باشد به یک چیزی که قدر جامع بین مذکور و غیر مذکور (این مجيء و غیر مجيء) است؛ و این برخلاف ظاهر قضیه شرطیه است. ظاهر قضیه شرطیه این است که شرط به عنوان خودش برای جزا علیّت دارد.

این بیان مرحوم آقای بروجردی در کتاب «نهایة الأصول»، صفحه 269 و همچنین در «لمحات الأصول»، صفحه 283 ذکر شده است. سپس مرحوم آقای بروجردی بیان می‌کنند که ایشان بعد از این که در اصفهان درسشان را به پایان می‌رسانند و خودشان صاحب نظر بودند که رفتند نجف؛ آنجا هم در درس مرحوم آخوند شرکت کردند و یک اجازه اجتهاد خیلی مفصّلی مرحوم آخوند خراسانی به مرحوم آقای بروجردی دادند. ایشان می‌فرماید: من این نظر را با مرحوم استادمان آخوند خراسانی مطرح کردم، ایشان در جواب فرمودند: «إنّ ذلك حکمٌ عقليّ بحسب دقة العقلية مخالفٌ للأنظار العرفية» این یک دقت عقلی است و با انظار عرفی که احکام شرعی تابع انظار عرفی است، مخالفت دارد. بنابراین، اشکالش این است که این یک دقت عقلی است.

اشکال کلام آقای بروجردی

علاوه چند اشکال دیگر دارد؛ یکی این که قبلاً گفتیم در جمله شرطیه، آن مقداری که قضیه شرطیه دلالت دارد، حدوث الجزاء عند حدوث الشرط است؛ اما این که شرط برای جزا علیّت داشته باشد؛ قضیه شرطیه این را دلالت ندارد. حتی گفتیم گاهی اوقات جملات شرطیه در جایی که دو نفر از نظر وجود خارجی با هم مصاحبت و ملازمت دارند و هیچ ارتباط واقعی هم بینشان نیست، دو نفر هستند و همیشه با هم درس می‌روند؛ می‌گوییم اگر زید آمد عمرو هم آمده است.

اینجا هم استعمال قضیه شرطیه، استعمال حقیقی است و هیچ علیّت و ربطی هم بین اینها وجود ندارد؛ فقط دلالت بر حدوث عند الحدوث دارد. بنابراین، این نظریه نیز نظریه درستی نیست.

راه هشتم اثبات مفهوم شرط

راه هشتم برای اثبات مفهوم شرط، راهی است که در کلمات بعضی از اساتید بزرگوار ما آمده است. فرموده اند: ما از هیچ کدام از راه های گذشته نمی‌توانیم به مفهوم شرط برسیم؛ برای اثبات مفهوم شرط باید چند چیز را ضمیمه کنیم. اول عرف است؛ بگوییم عرف بین شرط و غیر شرط – سایر قیود – فرق می‌گذارد؛ عرف، در جملات شرطیه انحصار را می‌فهمد؛ اما در سایر قیود، انحصار را نمی‌فهمد.

همچنین مستفاد از قرآن و روایات این است که فرمودند: ما در قرآن این آیه شریفه ای که در جریان حضرت ابراهیم وجود دارد را داریم: «بل فعله کبیرهم»، از حضرت سؤال کردند که چه کسی اینها را از بین برده است؟ تو از بین بردی یا نه؟ فرمود: «بل فعله کبیرهم»؛ اینجا برای این که کذب لازم نیاید، در بعضی از روایات وارد شده است: «بل فعله کبیرهم إن كانوا ینطقون»؛ گفته اند: اگر ما مفهوم شرط را قائل شویم، اینجا مسأله کذب منتفی می‌شود و اگر مفهوم شرط در کار نباشد، مسأله کذب

منتفی نمی شود.

در روایات نیز آمده است: «الماء إذا بلغت قدر الكر لم ينجسه شيء»؛ در اینجا باید مفهوم بگیریم و بگوییم: «إذا لم يبلغ قدر الكر ينجسه شيء» انفعال پیدا می کند. و یا روایاتی که در باب صید و ذبائح داریم، در ذبح دارد که اگر یک گوسفندی را کشتند و خون آن جاری شد اما هیچ حرکتی نکرد، حضرت می فرماید: «إذا ركب الرجل وطرفة العين» گوشت او حلال می شود. ما در روایات در همه مواردی که عنوان شرط آمده، مفهوم شرط داریم؛ همه اینها را کنار هم بگذاریم و بگوییم: پس در شریعت مسأله مفهوم شرط یک امر مسلم و ثابتی است.

اشکال راه هشتم

اشکال این بیان آن است که خود مرحوم آخوند و دیگران – منکرین مفهوم شرط – قبول دارند موارد زیادی در قرآن، روایات و محاورات جملات شرطیه استعمال شده و از آن مفهوم را اراده کرده اند؛ اما ما می خواهیم ببینیم آیا در تمام این موارد، قرینه خاصه بوده؛ یعنی یک قرینه خاصی بوده که ما را به مفهوم راهنمایی کند یا نه؟ در این موارد، یک ضابطه و قرینه عامه داریم و دنبال این هستیم. بنابراین، در این موارد، هرچند در قرآن و سنت هم صد مورد باشد، نمی توانیم بگوییم اینها به ما ضابطه ارائه می کند. پس، این بیان هم بیان درستی نیست.

کلام صاحب منتقی الأصول در اثبات مفهوم شرط

آخرین بیان که بسیار بیان ساده، دقیق و خالی از اشکال است، بیانی است که در کتاب «منتقی الأصول»، جلد سوم، صفحه 236 اختیار فرموده اند. آن بیان این است که به اطلاق مقامی تمسک کنیم. مرحوم نائینی به اصالة الاطلاق لفظی تمسک فرمودند؛ یعنی بگوییم شرطی که در قضیه شرطیه وجود دارد، به اطلاق این شرط تمسک کنیم. البته با آن اختلافی که بین «فوائد» و «اجود» بود که در یکی اطلاق جزا بود و در دیگری اطلاق شرط؛ اما در هر دو صورت، محط اطلاق، عبارت از لفظ است و می گوییم لفظ اطلاق دارد.

اما در این راه آخر، کاری به لفظ نداریم؛ بلکه به اصالة الاطلاق مقامی تمسک می کنیم. به این بیان که می گوییم مولا در مقام بیان هر چیزی که دخیل در جزاست، بوده اما می بینیم نسبت به سایر قیود سکوت کرده و حرفی نزده است. یک قید را بیان کرده شبیه آن چه که در روایات بیانیه – اگر در ذهن شریفتان باشد – وجود دارد؛ مثلاً زمانی که از امام سؤال می کنند که نماز را برای ما بیان کنید، اجزاء نماز را برای ما بیان کنید؟

می فرماید: نیت، تکبیرة الإحرام، قیام، قرائت، رکوع، سجده؛ اینها را بیان می کند اما می بینیم وقتی بیان می کنند، امام اسمی از سوره نیاورده اند. وقتی اسمی از سوره نیاورد می گوییم اصالة الاطلاق مقامی شامل اینها می شود؛ یعنی امام در مقام این بوده که تمام آن چه را که جزء نماز است، بیان کند اما سوره را نیاورد و نسبت به این قید سکوت کرده اند. در نتیجه می گوییم سوره جزء نماز نیست. بیان مرحوم نائینی اصالة الاطلاق لفظی بود اما اینجا اصالة الاطلاق مقامی است؛ بر بیان نائینی آن اشکال مهمّ مرحوم اصفهانی وارد می شد. مرحوم اصفهانی می فرمود در تمسک به اطلاق باید عنوان مطلق، همیشه محفوظ باشد و گفتیم خیلی جاها هم بزرگان به این کبری استدلال می کنند ولو این که مجالی برای تأمل هم دارد؛ اما مع ذلک در خیلی جاها موجود است.

به عبارت خیلی ساده تر، همان که در ادبیات می گوئید مقسم باید در جمیع اقسام باشد؛ اما در جایی که بدیل موجود است، دیگر مبدل منه موجود نیست بلکه معدوم است؛ پس، به چه چیزی می خواهید تمسک کنید؟ اشکال اصفهانی بر مرحوم نائینی زمانی وارد است که ما بخواهیم برای اثبات مفهوم به اصالة الاطلاق لفظی تمسک کنیم؛ اما اگر بخواهیم به اصالة الاطلاق مقامی تمسک کنیم، نمی آییم بگوئیم امام (ع) فرمود نیت؛ و لفظ نیت مطلق است یعنی چه سوره باشد چه نباشد؛ یا نمی گوئیم لفظ قرائت مطلق است چه سوره باشد چه نباشد.

بلکه می گوئیم امام (ع) در مقام بیان اجزای صلاة است، نه جزء را فرموده و نسبت به جزء دهم سکوت کرده است؛ اینجا اصالة الاطلاق مقامی می گوید جزء دهم، جزء نماز نیست. در ما نحن فیه نیز همین طور است؛ مولا فرموده: «إن جاءک زید فأکرمه»، اگر چیز دیگری به عنوان ضمیمه یا به عنوان بدیل در حکم مولا دخالت داشت، باید بیان کند. نمی خواهیم بگوئیم لفظ شرط اطلاق دارد، یا جزا اطلاق دارد و یا ادات شرط اطلاق دارد؛ بلکه می گوئیم مولا سکوت کرده که چیز دیگری تأثیر دارد یا نه، از آنجا که در مقام بیان بوده، پس چیز دیگری تأثیر ندارد. از راه «اصالة الاطلاق مقامی» به خوبی می توان اثبات کرد که جمله شرطیه مفهوم دارد.

نتیجه نهایی

بنابراین، هرچند مرحوم آخوند فرموده اند که جمله شرطیه مفهوم ندارد؛ امام (رضوان الله علیه) و عدّه دیگری از بزرگان نیز که شاید اکثر متأخرین قائل به این باشند، تبعیت کرده اند؛ اما طبق این بیان به خوبی می توان مفهوم را برای جمله شرطیه اثبات کرد. والسلام.